



## تدوین نظام کردارشناسی لهراسب در شاهنامه و سایر متون منظوم پهلوانی با تأکید بر شاهنامه سال ۸۴۴ تیموری محفوظ در کتابخانه ملی پاریس

افسانه رخشانی<sup>۱</sup>، حمید طبسی<sup>۲</sup>، حبیب جدیدالاسلامی<sup>۳</sup> ID

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد جیرفت، دانشگاه آزاد اسلامی جیرفت، ایران، Afsanhrakhshani135@gmail.com

<sup>۲</sup> (نویسنده مسئول) استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد جیرفت، دانشگاه آزاد اسلامی جیرفت، ایران، tabasihamidv@gmail.com

<sup>۳</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی زاهدان، ایران، Eslam263@gmail.com

### چکیده

لهراسب، یکی از شخصیت‌های اسطوره‌ای است که در اوستا، شاهنامه و متون منظوم پهلوانی از سیمایی کاملاً متمایز برخوردار است. در فراز و فرودهای دوران او، رخدادهایی است که به ظاهر ناشی از انحطاط در خاندان وی بوده است، در اوستا از لهراسب و پسر او، گشتاسب، سخن رفته است؛ اما از میان این دو شخصیت، تنها گشتاسب صاحب تاج کیانی می‌شود و به پادشاهی می‌رسد و لهراسب جز این که پدر گشتاسب باشد، نقشی در سلسله پادشاهی ندارد. پژوهش حاضر به دنبال بررسی علل تفاوت در قرائت‌های موجود در متون پهلوی و اوستا درباره لهراسب است. این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی به دنبال پاسخ این سؤال است که چرا لهراسب در اوستا و سایر متون حماسی فارسی، شخصیتی دوگانه دارد. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که هنگام تدوین یشت‌های اصلی اوستا، داستان مربوط به لهراسب شکل منسجمی نداشته و همین امر باعث شده که لهراسب اوستایی، شخصیتی کاملاً متفاوت از لهراسب‌شاه در متون حماسی پیدا کند. همچنین ارتباط تنگاتنگ میان لهراسب و گشتاسب در این داستان و درهم تنیدگی شخصیت این دو نفر، شاید نتیجه اختلاط شخصیت‌های اساطیری و ادغام خویشکاری آنان باشد که به سنت پویای نواحی شرقی ایران به گونه‌ای متفاوت از اوستا، به شاهنامه و سایر منظوم پهلوانی فارسی منتقل شده است.

### اهداف پژوهش:

۱. شناخت لهراسب در اوستا و متون حماسی.
  ۲. بررسی علل تفاوت‌های در شخصیت لهراسب در اوستا، شاهنامه و متون پهلوانی.
- ### سوالات پژوهش:
۱. علت تفاوت شخصیتی لهراسب‌شاه در متون حماسی و اوستا چیست؟
  ۲. شخصیت لهراسب چه بازتابی در شاهنامه تیموری محفوظ در کتابخانه ملی پاریس دارد؟

### اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۴۸

دوره ۱۹

صفحه ۴۰۲ الی ۴۱۵

تاریخ ارسال مقاله: ۱۳۹۹/۰۹/۱۲

تاریخ داوری: ۱۳۹۹/۱۱/۱۸

تاریخ صدور پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۲۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۲/۰۱

### کلمات کلیدی

لهراسب،

گشتاسب،

اوستا،

شاهنامه،

متون منظوم پهلوانی.

### ارجاع به این مقاله

رخشانی، افسانه، طبسی، حمید، جدیدالاسلامی، حبیب. (۱۴۰۱). کردارشناسی لهراسب در شاهنامه و سایر متون منظوم پهلوانی با تأکید بر شاهنامه سال ۸۴۴ تیموری محفوظ در کتابخانه ملی پاریس. مطالعات هنر اسلامی، ۱۹(۴۸)، ۴۰۲-۴۱۵.



[dor.net/dor/20.1001.1.1735708.1401.19.48.8.8](https://dor.net/dor/20.1001.1.1735708.1401.19.48.8.8)



[dx.doi.org/10.22034/IAS.2021.284319.1605](https://dx.doi.org/10.22034/IAS.2021.284319.1605)



## مقدمه

شخصیت‌های پهلوانی یکی از مضامین اصلی در متون ادبی و حماسی ایران هستند. بازشناسی صحیح زندگی و عملکرد این افراد می‌تواند گوشه‌های مهمی از تاریخ اساطیری ایران را روشن سازد. در این میان، گاهی تفاوت‌هایی میان برخی از این شخصیت‌ها در این متون وجود دارد. لهراسب نیز از جمله شخصیت‌های پهلوانی است که در متونی چون اوستا، شاهنامه و متون پهلوانی به شکلی متفاوت معرفی شده است لذا ضرورت شناخت دقیق این شخصیت مطرح می‌شود. لهراسب در اوستا به‌عنوان شخصیتی معرفی می‌شود که سلطنت نمی‌کند و فقط به‌عنوان پدر گشتاسب معرفی می‌شود. همچنین از جانشینان گشتاسب جز اندک سخنی که دربارهٔ اسفندیار گفته شده است، هیچ نشانی نیست. با مطالعهٔ اوستا به این نتیجه می‌رسیم که در زمان تدوین یشت‌های اصلی اوستا، هنوز داستان‌های مربوط به لهراسب و خاندان او، شکل نهایی به خود نگرفته بودند تا جایی که حتی گشتاسب اوستایی با گشتاسب در شاهنامه، دو شخصیت متمایز از هم با تفاوتی فاحش معرفی شده‌اند. مثلاً شخصیت گشتاسب در متون اوستایی به‌عنوان فردی باورمند و پاک‌دین شناسانده شده که منش و کردارش با دین بهی پیوند دارد و این ویژگی بیشتر در بخش جدال‌های او با ارجاسب و در ارتباط با آیین او رقم می‌خورد؛ اما شخصیت او در شاهنامه کاملاً منفی است و از صفات منفی: حرص و طمع، غرور، خودبینی و پناه بردن به دشمن و ... برخوردار است. چنانچه شخصیت لهراسب را در اوستا با متون حماسی فارسی مقایسه کنیم، تفاوت‌های فاحشی می‌بینیم که این تفاوت‌ها به ظاهر در نتیجهٔ اختلاط شخصیت‌های اساطیری و ادغام داستان‌ها، ویژگی‌های قهرمانان داستان‌ها، به گونه‌ای متفاوت در این متون راه پیدا کرده است. بعد از سلطنت کیخسرو کسی که خلاء موجود میان سلطنت کیخسرو و گشتاسب را تکمیل کرد، شخصیتی الحاقی به نام لهراسب بود که به سلسلهٔ کیانیان افزوده شد. از آنجا که «خاندان کیانی به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ از کیقباد تا کیخسرو و از لهراسب تا پایان کار کیانیان، که دستهٔ دوم نیز، خود از لهراسب تا بهمن مربوط به خاندان کیانی آسیای میانه و از بهمن تا دارای دارایان مربوط به خاندان هخامنشی است. ظاهراً دستهٔ دوم را به دستهٔ نخستین داده‌اند و در اساطیر کهن با کیخسرو و رفتن او به آسمان، این دورهٔ اساطیری به سر رسیده است و درست به همین دلیل که او فرجامین شاه بود، بنا به اساطیر در پایان جهان باز خواهد گشت و جاودانه به سلطنت جهان خواهد رسید؛ اما بعدها که دستهٔ دوم را به دنبال دستهٔ اول آوردند و بدان الحاق کردند، گشتاسب، شاه پایان جهان شد که سلطنت را از کیسرخو تحویل خواهد گرفت. ولی افسانه‌هایی میان مردم رواج داشت که در شاهنامه نیز منعکس است و این نشان می‌دهد که مردم بر عکس روحانیان زردشتی، از گشتاسب راضی نبوده‌اند و همچنان اسطورهٔ سلطنت جاودانهٔ کیخسرو که پر از عدل و داد بوده است را پذیرفته و حفظ کرده‌اند.» (پژوهش در اساطیر ایران، ۱۳۷۵: ۱۹۵).

بررسی پیشینهٔ پژوهش حاکی از آن است که تاکنون اثر مستقلی با این عنوان به رشتهٔ تحریر درنیامده است لذا این جستار برآن است تا به روش توصیفی و تحلیلی و با تکیه بر داده‌های منابع کتابخانه‌ای به بررسی این موضوع بپردازد و نکات مختلف را دربارهٔ آن آشکار سازد.

## ۱. مفاهیم محوری پژوهش

### ۱/۱. نام لهراسب

لهراسب، پسر اروندشاه، پسر کی پیشین، پسر کیقباد است. نام این پادشاه در اوستا، تنها یکبار در فقرة ۱۰۵ آبان یشت آمده است. آنجا که زردشت تقاضای یاری کی گشتاسب را از اردویسر آناهیت می کند: «کوی ویشتاسپ پسر ائورت اسپ یعنی لحن بیان نسب کی گشتاسپ با لقب کوی، ائورت اسپ یعنی صاحب اسب تندرو و این نام اگرچه از لحاظ ترکیب به اسامی قدیمی پیش از زردشت یا زمان او شبیه است، اما وجود لهراسب، برعکس بیشتر افراد خاندان کیانی، به وجود تاریخی کمتر شبیه است و از دلایل بزرگ این مدعا، مذکور نبودن نام او در یشت های اساسی و مهم و نیز گذشتن از نام او در آبان یشت به سرعت و بدون توجه و نیز نیامدن نام وی در گاتاها با آنکه بنا بر داستان های متأخر، معاصر زردشت بود و دین او را پذیرفت. و اگر چنین بود، می بایست از او نیز مانند بزرگان و نام آوران دیگر عصر گشتاسب نام برده می شد. بدین جهت می توان گفت که نام و داستان لهراسب الحاقی است. (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه لهراسب). در کتاب مینوی خرد در مورد کی لهراسب آمده است که او پادشاهی کرد و نسبت به ایزدان سپاسگزار بود (تفضلی، ۱۳۸۶: ۲۶).

### ۱/۲. اسطوره لهراسب

لهراسب در حقیقت شخصیتی است که پیونددهنده اسطوره و تاریخ است و موبدان زردشتی با آوردن نام گشتاسب بعد از کیخسرو مجبور شده اند به منظور پرکردن خلاء میان سلطنت کیخسرو و گشتاسب از شخصیتی الحاقی به نام لهراسب استفاده کنند. همچنین شاید «به دلیل از بین رفتن بخشی از کتاب اوستا، اسناد و مدارک تاریخی مربوط به خلاء دوران میان کیخسرو و لهراسب، این شخصیت گمنام مانده است» (نغماچی ۱۳۸۵: ۸۶). اما افسانه هایی که در میان مردم رواج داشته و در شاهنامه نیز منعکس است، نشان می دهد که مردم برخلاف نظر موبدان، از گشتاسب راضی نبوده اند؛ ولی در عوض سلطنت جاودانه کیخسرو را که سرشار از عدل و داد بوده است پذیرفته و حفظ کرده اند. «در قسمت غیر زردشتی یشت ۱۳، آن جاکه نام شاهان و پهلوانان ازمنه قدیم آمده، دسته کویان به کوی هئوسروه ختم می شود. اسم کوی ویشتاسپ را در قسمت های دیگر این یشت، حاوی فهرست خاندان، پسران و نوادگان ویشتاسپ و هونئوسا و روابط آن دو با یکدیگر است» (کریستین سن، ۱۳۸۷: ۴۲). علاوه بر این در مورد لهراسب گفتنی است که: «همانطور که همواره مورخان ایرانی، متوجه خلأی بوده اند که از عهد کیخسرو و از حیث تعاقب و تابع سلاطین قدیم وجود داشت محققاً برای علمای دینی زردشتی، پرکردن خلاء میان سلطنت کیخسرو و کی گشتاسب کاری دشوار بوده و به همین علت است که در شرح داستان لهراسب برخی از مسائل تاریخی یهودیان به عاریت گرفته شده است. این داستان به هر حال متأخرتر از دوره ساسانی است؛ زیرا مطلب مذکور، از آنجا که در ترجمه پازند و سانسکریت دیده نمی شود، باید الحاقی باشد» (همان، ۱۳۶).



دکتر ذبیح‌اله صفا با ذکر دلایلی چند، داستان لهراسب را الحاقی می‌داند و در این مورد می‌نویسد: «این نام اگرچه از لحاظ ترکیب به اسامی قدیم پیش از زردشت و یا زمان او شبیه است؛ اما وجود لهراسب برخلاف بیشتر افراد خاندان کیانی، به وجود تاریخی کمتر نزدیک است و از دلایل بزرگ بر این مدعا، نخست مذکور نبودن نام او در یشت‌های اساسی و مهم است و دوم، گذشتن از اسم او در آبان‌یشت با نهایت سرعت و بدون توجه زیاد و سوم، نیامدن نام او در گاتاها است. با آن‌که بنابر داستان‌های متأخر، معاصر زردشت بوده و دین او را پذیرفته است و اگر چنین باشد، می‌بایست از او نیز مانند بزرگان و نام‌آوران دیگر عصر گشتاسب نامی برده شود. بدین جهت می‌توان گفت که نام و داستان لهراسب الحاقی و بعدی است» (صفا، ۱۳۷۵: ۵۲۵).

در اوستا از چند شخصیت کیانی سخن به میان آمده است: یکی لهراسب و دیگری گشتاسب که پسر اوست، که فقط گشتاسب به سلطنت می‌رسد ولی لهراسب، نقشی جز پدر گشتاسب بودن را ندارد. همچنین از جانشینان گشتاسب در اوستا سخن گفته نشده است و داستان‌های بهمن، داراب، دارای دارایان و اسکندر، از الحاقیات بعدی به مجموعه روایات سنتی است. این اطلاعات در اوستا حاکی از آن است که در عصر تدوین یشت‌های اصلی اوستا، هنوز داستان‌های مربوط به لهراسب، شکل نهایی به خود نگرفته بود (نولدکه، ۱۳۹۲: ۱۳۸). نام لهراسب، تنها یک بار در فقرة ۱۰۵ آبان یشت آمده است؛ آنجا که زردشت، تقاضای یاری کی گشتاسب را از اردویسر آناهیت می‌کند. نام لهراسب اگرچه از لحاظ ترتیب، به اسامی پیش از زردشت یا زمان او شبیه است، اما وجود لهراسب، برعکس بیشتر خاندان کیانیان، به وجود تاریخی کمتر شبیه است و به قول کریستن سن: «برای آنکه میان سلطنت کیخسرو و گشتاسب پل ارتباطی باشد، داستان لهراسب آورده شده است» (کریستن سن، ۱۳۸۷: ۴۲). در کتاب بندهشن، لهراسب این‌گونه معرفی شده است: «لهراسب، پسر زال، پسر بهنوش، پسر کی‌تسین، پسر کی‌اپیوه، پسر کیقباد است و از کی لهراسب، گشتاسب و زریر و دیگر برادران زاده شدند» (بهار، ۱۳۶۹: ۱۵۱). در آثار مورخان اسلامی مثل طبری و ثعالبی، ماجراهای مربوط به لهراسب به تفصیل است؛ مثلاً ثعالبی، پدر گشتاسب را لهراسب ذکر می‌کند و لهراسب را پسرعموی کیخسرو می‌داند و نسبت «کی» برای پادشاهان مذکور است و در همه آثار، واگذاری پادشاهی از لهراسب به گشتاسب نقل شده است (یا حقی، ۱۳۷۶: ۱۲۵).

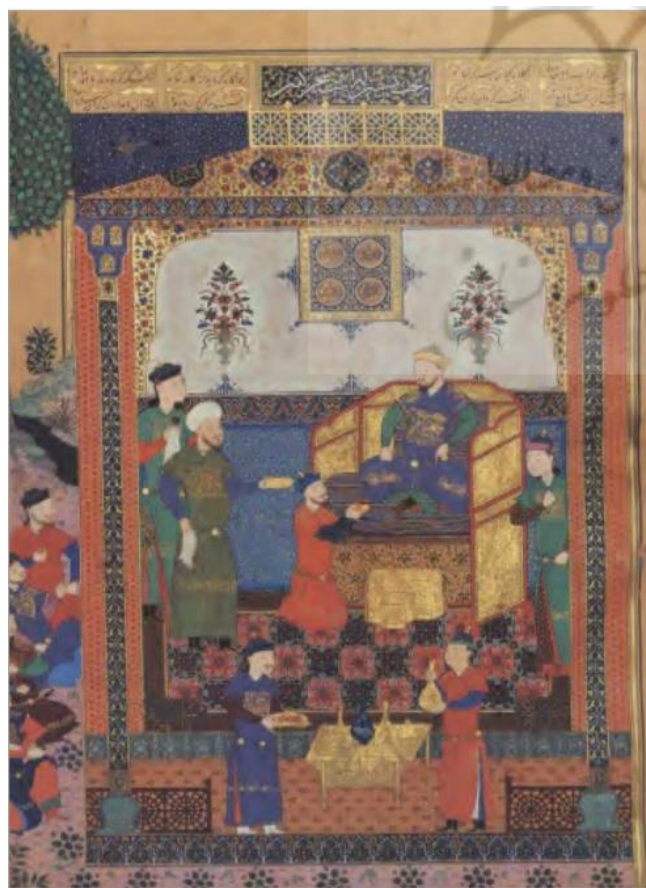
## ۲. یافته‌های پژوهش

### ۲/۱. لهراسب در شاهنامه و منظومه‌های پهلوی با تأکید بر شاهنامه تیموری محفوظ در موزه ملی پاریس

از لهراسب برای اولین بار در جنگ دوازده رخ و پس از جنگ‌های بین ایران و توران، در ضمن نامه‌ای که گودرز به کیخسرو می‌فرستد، نام برده شده است. گودرز به کیخسرو نوشته بود که جنگ با پیران و هومان را برمی‌تابد ولی از نبرد با افراسیاب هراسناک است. در همان نامه از چگونگی کار رستم، لهراسب و اشکش پرسیده است. در جوابیه‌ای که کیخسرو به گودرز فرستاده است آشکار شده که شاه، رستم را به کشمیر و کابل، اشکش را به خوارزم و لهراسب را به الانان و غز فرستاده است و در نهایت هر سه نفر بر دشمنان پیروز گشتند. از نامه‌های پیران وییسه و گودرز به یکدیگر

نیز آشکار است که لهراسب بر الانان و غز دست یافته و سرزمین‌های باختر تا خزر به اختیار او درآمده بود. در آغاز جنگ دوازده رخ، کیخسرو، رستم، اشکش، لهراسب و دیگر شاهان و پهلوانان را از کشورهای خود به پایتخت خوانده و در تدارک جنگ نهایی با افراسیاب بوده است (نعمتی، ۱۳۹۴: ۱۲۰).

از آن پس، دیگر نامی از لهراسب در شاهنامه نیست تا زمانی که کیخسرو با پیام سروش، دعاهای خود را برای رفتن به بارگاه خداوندی پذیرفته دید. کیخسرو پس از عهد و منثور دادن به رستم، گیو و طوس، بیژن را به سوی لهراسب فرستاد و او را فراخواند. با رسیدن وی، خود از تخت برخاست و تاج بر سر نهاد و او را شاه آینده ایران خواند. در شاهنامه تیموری محفوظ در کتابخانه پاریس نیز با آوردن نگاره بر تخت نشستن لهراسب این مسئله تأیید شده است. تصویر شماره ۱ به این موضوع اشاره دارد.



تصویر ۱. نگاره بر تخت نشستن لهراسب، شاهنامه ۸۴۴ تیموری محفوظ در کتابخانه ملی پاریس.

همه پهلوانان در شگفتی ماندند. زال با شنیدن این سخن که از این پس «لهراسب را باید شاه خواند» برمی‌آشوبد و با تأکید بر اصل نژاده بودن شهریار ایران، لهراسب را فرومایه‌ای (بی‌نژادی) گمنام می‌خواند که با اسبی به نزد زرسب آمده و به جمع سپاه ایران ملحق شده است و در مدت حضور در لشکر ایران نیز یک بار با سپاهی به دژ الانان فرستاده شده است. پس جای تعجب و شگفتی است که او شاه ایران شود:

ز چندین بزرگان خسرو نژاد نیامد کسی بر دل شاه یاد  
نژادش ندانم، ندیدم هنر از این گونه نشنیده‌ام تاجور

(۲۹۱۳ - ۲۹۱۴ / ۴۰۷ / ۵)

اما کیخسرو که خود در حقیقت نژادگی شهریار ایران را ضروری می‌داند، تنها کسی است که لهراسب را خوب می‌شناسد و از نژادگی او اطلاع دارد و با این اوصاف، وی را واجد تمام ویژگی‌های شهریاری می‌داند و به همین دلیل است که او را سزاوار شاهی می‌داند:

که دانست جز شاه پیروز و راد که لهراسب دارد ز شاهان نژاد

(۲۹۳۲ / ۴۰۸ / ۵)

لهراسب علاوه بر صفات دینداری، کردار نیک، فرّ و هنر، از نژاد کیانی برخوردار است و آیا این کافی نیست تا مهر خاموشی بر دهان زال و امثال او زده شود و این اصل که شهریار ایران باید «نژاد شاهی» داشته باشد، مورد تأکید قرار گیرد؛ زیرا لهراسب:

نبیره جهاندار هوشنگ هست خردمند و بینا دل و پاکدست

حال اگر کمی به آغاز کار لهراسب بازگردیم، می‌بینیم که لهراسب در داستان دوازده رُخ، وقتی به فرماندهی دژ الانان منصوب می‌شود، از طرف کیخسرو «خسرونژاد» خوانده می‌شود.

الانان و غز دژ به لهراسب داد بدو گفت کای گرد خسرونژاد

برو با سپاهی به کردار کوه گزین کن ز گردان لشکر گروه

(۱۱۶ / ۹۳ / ۵)

بنابراین لهراسب، جانشین کیخسرو می‌شود و زال و دیگر مخالفان هم وقتی از نژاده بودن او آگاه می‌شوند، شهریاری او را می‌پذیرد. به هر حال، با نظری به نسب‌نامه شهریاران ایران می‌توان به این اندیشه دست یافت که پادشاه چه به صورت انتصابی و مستقیماً از طرف پدر یا نیا بر تخت بنشیند (موروثی)، چه با آزمایش و عرضه هنر، تاج و تخت را دریافت و چه آنکه با انتخاب توسط بزرگان یا پهلوانان کشور به شهریاری برسد، در هر صورت، اصل نژادگی و برخورداری از تخمه شاهی، مورد توجه قرار می‌گیرد و شهریار حتماً از نسب شاهی مایه دارد. پس «یکی از موضوعاتی که در شاهنامه تجلی خاص دارد، نژاد و نسب است. پادشاهان و پهلوانان باید نژاده و اصیل باشند. نژاد اگرچه اصلی مهم است ولی زمانی ارزش دارد که با گوهر، هنر و خرد توأم گردد» (غلامرضایی، ۱۳۷۴: ۱۰۵۹).

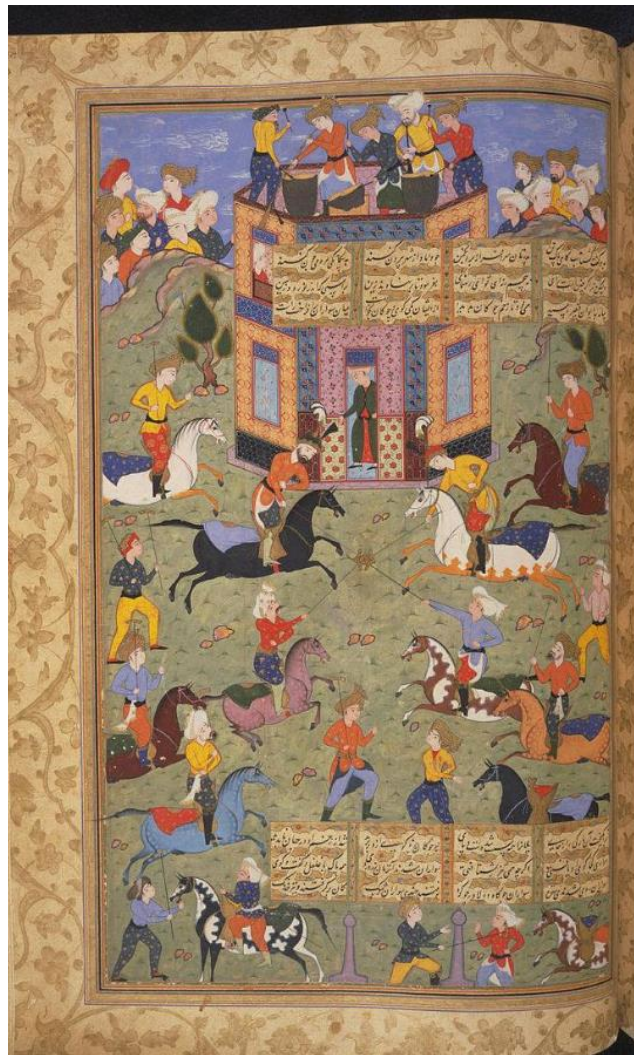
## ۲/۲. مقایسهٔ خاندان لهراسب در اوستا و شاهنامه

اوستا، آزادی دختران گشتاسب را به خود گشتاسب نسبت می‌دهد و هیچ نامی از اسفندیار به میان نمی‌آورد. ذبیح‌الله صفا در کتاب حماسه‌سرایی در ایران می‌نویسد: «بستور در واسپ راه، کوی ویشتاسپ در کنارهٔ رود دائی تیا و درخواست کرد تا در جنگ‌هایی که در پیش دارد، بویژه در جنگ با ارجاسب تورانی و سردارانی دیگر از تورانیان پیروز شده و دو دخترش را از اسارت آنان رهایی بخشید» (صفا، ۱۳۷۵: ۲۱۰). ولی در شاهنامه، دختران گشتاسب با دلآوری اسفندیار آزاد می‌شوند. همچنین گشتاسب در اوستا به‌عنوان پادشاهی شریف و دین پرور معرفی می‌شود که واجد تمام ویژگی‌های عالی بشری است «فر کیانی نیرومند و مزدا آفریده را می‌ستایم که پیوسته به کوی ویشتاسپ بود. کسی که در برابر دین زردشت اندیشید و برابر آن سخنی گفت و رفتار کرد، از آن پشتیبانی نمود و آن را از آسیب دیویسان در امان نگاه داشت و آن را به خوبی منتشر کرد. کسی که چون بازوی توانا برای این دین اهورایی زرتشتی بود» (رضی، ۱۳۷۴: ۳۷۱).

باز هم در جایی دیگر از اوستا، در تعریف و تمجید از شخصیت گشتاسب آمده است: «ای زردشت، کیست آن که در میان پاکروان، دوست‌ترین است برای تو، کیست آن که میان انجمن برادران، ایمانی استوار دارد؛ او گو ویشتاسپ است که سرانجام ایمانش برای راه راستی و پاک‌منشی بس غنیمت است و زردشت سروده‌های نیک خود را برایش می‌سراید» (همان: ۱۸۵). در کتاب اوستا، در مورد کارهایی به‌دست گشتاسب انجام شده و از دین‌پذیری و راه راستی او محبت شده است: «من که زردشت هستم به تو آفرین می‌گویم ای پسر گشتاسب. برای تو دیرزیوی و شاه زیوی می‌خواهم و خواهانم که خاندان تو زندگانی دراز یابند و نسل تو بپاید» (همان: ۱۹۵).

شخصیت دوگانهٔ گشتاسب در اوستا و شاهنامه می‌تواند انعکاسی از دو نظر کاملاً متفاوت دو طبقهٔ اجتماعی آن زمان؛ یعنی موبدان و ارتشتاران باشد. در اوستا و نیز در روایات دینی زردشتی، گشتاسب، علاوه بر اینکه مظهر شاه نیک معرفی شده جنبهٔ دلیری و جنگاوری او نیز بزرگ نشان داده شده است؛ درحالی که در شاهنامه، همهٔ پهلوانی‌ها و کار کیانی‌ها که در اوستا به گشتاسب نسبت داده‌اند، به پسرش اسفندیار منتقل شده و خود او تا حد زیادی به‌صورت شخصی منفی و گاه نابکار و نابهنجار معرفی شده است. ضمناً مواردی که گشتاسب را وابسته به موبدان و مظهر اقتدار دینی معرفی می‌کند و به او جنبهٔ شاه موبدی می‌دهد؛ از جمله اشاراتی است که به همسانی گشتاسب و سروش می‌پردازد. چنان که در گزارش پهلوی سروده‌های گاهانی در برخی موارد، سروش متن اوستایی را با گشتاسب یکی دانسته‌اند (سرکاراتی، ۱۳۸۹: ۹۳). در شاهنامه تیموری محفوظ در موزه کتابخانه ملی پاریس نیز به شخصیت گشتاسب در قالب نگاره اشاره شده است تصویر شماره ۲ این نگاره را منعکس ساخته است.





تصویر ۲. نگاره بر تخت نشستن لهراسب، شاهنامه ۸۴۴ تیموری محفوظ در کتابخانه ملی پاریس.

خداگونگی شهپریان در روایت‌های زردشتی تا آنجاست که کمتر گرد گناه بر دامان آنان می‌نشیند و اگر هم در جایی سخن از بد رفتاری فردی از آنان به میان می‌آید، بی‌درنگ قلم بخشایش بر آن کشیده می‌شود و پردازنده روایت با پوزش تراشی می‌کوشد و اندیشه یاد کردار نکوهید و ناروا به بودن سرنوشت یا به تأثیرگذاری دیوان در شهپریان بداندیشی نسبت می‌دهد «در این روایت‌ها هیچ نشانی از نگرش انتقادی و لحن نکوهش‌آمیز نسبت به شهپریان نکوهیده به چشم نمی‌خورد». از برادر کشی سلم و تور آزمند و سست رایبی و تباه‌کاری نودر و آزادکامگی و خیره سری طوس و خودکامگی، سبکساری و هوس‌بازی کاوس و نقش او در فراهم آوردن زمینه پناهندگی سیاوش به دشمن شماره یک ایران و پایان خونین و اندوهبار آن رویداد و خود شیفتگی و جاه‌پرستی گشتاسب و به دامگاه مرگ فرستادن پسرش، اسفندیار، برای نگاه داشتن تاج و تخت خود، کوچک‌ترین اثری در متون زردشتی دیده نمی‌شود (دولتخواه، ۱۳۸۰: ۴۷).



خویشکاری لهراسب در شاهنامه؛ لهراسب با خودخواهی، خواسته پسرش، گشتاسب را برای گرفتن تاج و تخت نادیده می‌گیرد و وی را خوار می‌شمارد. شرط گشتاسب برای بازگشت به دربار ایران، این بود که جایگاه وی در دربار حفظ شود و شرط خود را این‌گونه خطاب به لهراسب ابراز می‌دارد:

ورا گفت گشتاسب کای شهریار      منم بر درت بر یکی پیشکار  
 اگر کم کنی جاه فرمان کنم      به پیمان روان را گروگان کنم

(۲۱۷/۱۴/۶)

گویا منظور گشتاسب از حفظ شدن جاهش، آن بوده که دیگر لهراسب، نامی از کاوسیان و پهلوانان سیستان از جمله کیخسرو، زال، رستم و ... نبرد. به احتمال زیاد وی، کاوسیان را رقیبی برای جانشینی خود می‌دانسته است (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۳۳۵). به هر حال لهراسب پس از آشتی با گشتاسب، مجلس بزمی برپا می‌کند، ولی در آن مجلس از کاوسیان یاد می‌کند و این موضوع بار دیگر زخم گشتاسب را تازه‌تر می‌نماید:

به کاوسیان بود لهراسب شاد      همیشه ز کیخسروش بود یاد

(۲۲۰/۱۴/۶)

به عقیده روانشناسان «وقتی دیگران ما را دوست بدارند، ما نیز تمایل داریم که آنان را دوست بداریم» (ارونسون، ۱۳۸۶: ۴۰۳). به نظر می‌آید لهراسب چندان گشتاسب را دوست نداشته است. به همین سبب برای شکستن غرورش، مدام از کاوسیان یاد می‌کند و این موضوع دیگر برای گشتاسب قابل تحمل نبود. نادیده گرفتن نیاز دیگران گاه می‌تواند فاجعه به بار آورد، چون نیاز «یک حالت درونی است که به نتایج معینی معطوف می‌گردد و از کمبودی که انسان در زمان خاصی پیدا می‌کند، ناشی می‌شود» (رضائیان، ۱۳۸۴: ۵).

گشتاسب در آغاز به علت قدرت‌طلبی، نسبت به پدرش لهراسب، کینه‌توزی کرد. او دارای خصوصیات شخصیتی قدرت طلبانه است. چنین شخصیتی «نیاز قوی به کنترل منابع و مردم دیگر، شهرت طلبی و شناخته شدن دارد. همچنین دوست دارد با عمل کردن، قدرتمند به نظر آید» (ساعتچی، ۱۳۸۳: ۷۸). در کشمکش بین لهراسب و گشتاسب، روزی گشتاسب به نزد لهراسب آمد و تصمیم گرفت که با گفتگو و مذاکره تاج و تخت را از پدر بگیرد و با ملایمت چنین گفت:

چو گشتاسب می خورد بر پای خواست      گفت کای شاه با داد و راست

تو را داد یزدان کلاه و کمر      دگر شاه کیخسرو دادگر

کنون من یکی بنده‌ام بر درت      پرستنده اختر و افسرت

ندارم کسی را ز مردان به مرد      گر آیند پیشم به روز نبرد

گر ایدونک هستم ز ارزانیان      مرا ده کنون تاج و تخت کیان

(۸۷ / ۲۰ / ۱۶)

در این گفتگو، هر چند لهراسب با نرمش با گشتاسب سخن گفت، اما سخنانش کنایه آمیز بود. او مثلی از زبان کیخسرو برای گشتاسب بر زبان آورد که: «شهریار بیدادگر مانند یک گیاه هرز است که اگر بسیار رشد کند، تمام باغ را پر از عیب می‌سازد»، به کنایه منظورش از گیاه هرز، گشتاسب بود. سپس به گشتاسب گفت:

جوانی هنوز این بلندی مجوی      سخن را بسنج و به اندازه گوی

(۹۲ / ۲۰ / ۱۶)

گشتاسب پس از شنیدن سخنان پدر، با ناراحتی از پیش او رفت و با یارانش سفر هند را در پیش گرفت. «برای رسیدن به توافق نباید گفتمان را به‌عنوان عمل رقابت‌گونه در نظر گرفت» (کرمی‌پور، ۱۳۸۸، ۵). حال آن‌که لهراسب و گشتاسب، هر دو با شیوه بی‌توجهی به طرف مقابل عمل کرده‌اند. لهراسب دارای ویژگی مدیری سلطه جو است. چنین شخصی «می‌کوشد تا با رفتار سلطه‌جویانه و تصمیم‌های تحکمی، سلطه خود را بر زیر دستان نگاه دارد» (نیساری جریزی، ۱۳۸۴، ۴۲).

پس از آنکه گشتاسب راهی هند شد، زریر و تعدادی از بزرگان برای برگرداندن وی، او را دنبال کردند و در کابل به او رسیدند. پیش از آنکه زریر چیزی بگوید، یکی از بزرگان لشکر به گشتاسب گفت:

ستاره شناسان ایران گروه      هم آن کس که دانیم دانش پژوه

به اخترت گویند کیخسروی      به شاهی به تخت مهی بر شوی

کنون افسر شاه هندوستان      بپوشی، نباشیم همداستان

ازیشان کسی نیست یزدان پرست      یکی هم ندارند با شاه دست

نگر تا پسند آید اندر خرد      کجا رای را شاه فرمان برد

(۵۲ / ۱۳ / ۱۶)

گشتاسب به آنان گفت که لهراسب متمایل به کاوسیان است:

به کاوسیان خواهد او نیکویی      بزرگی و هم افسر خسروی

اگر تاج ایران سپارد به من      پرستش کنم چون بتان را شمن

وگر نه، نباشم به درگاه او      ندارم دل روشن از ماه او

(۵۸ / ۱۳ / ۱۶)

در حقیقت، شرط گشتاسب این بود که وی در صورتی بر درگاه لهراسب می‌ماند که حکومت را به او واگذار کند. زریر و بزرگان لشکر، نقش واسطه را داشتند و موفق شدند که گشتاسب را به دربار ایران بازگردانند. گشتاسب اگرچه نزد لهراسب بازگشت و با او آشتی نمود، اما همچنان از موقعیت خویش در دربار ناراحت بود. از نحوه رفتار گشتاسب می‌توان نتیجه گرفت که او در صدد بوده است که به طرف مقابلش -لهراسب- بفهماند که علت کناره‌گیری از او چه بوده است و نیز تأکید کرده است تا زمانی که طرف مقابلش به عادت‌های ناپسند خویش ادامه دهد، با او سر سازگاری نخواهد داشت و لهراسب راهی جز جبران کارهای گذشته را ندارد. «هرگاه فرد از رسیدن به هدفی بازماند، احساس سرخوردگی می‌کند. این احساس نامطلوب را می‌توان ناکامی نامید؛ به عبارت دیگر، ناکامی یعنی مسدود شدن راه‌های دستیابی فرد به اهداف.» (برکوویتز، ۱۳۷۲: ۴۲۸). گشتاسب در راه رسیدن به هدفش دچار ناکامی شده است. وی به علت پاسخ منفی به لهراسب به درخواستش، به کابل رفت. زریر که برای بازگرداندن او رفته بود، گشتاسب را که در حال گریستن است، می‌بیند. این موضوع حکایت از ناکامی گشتاسب در راه رسیدن به قدرت دارد. گشتاسب برای جبران ناکامی خویش، راه‌هایی مانند پرخاشگری، اثبات خود و دوری از دشمن و ترک گفتمان را در پیش گرفته است. گفتیم که ناکامی گشتاسب، در راه رسیدن به هدف، به پرخاشگری او منجر شده است. پرخاشگری که حالتی غریزی است یکی از مکانیسم‌های دفاعی فرد به هنگام ناکامی است. پرخاش یعنی رفتار دشمنانه و تند به هنگام عدم‌ناسازگاری با موقعیت است (گنجی، ۱۳۸۶: ۱۳۲). در داستان لهراسب و گشتاسب، پسر به هنگام بی‌مهری دین از پدر، ابتدا رو در رو و با نرمی و ملایمت با پدر سخن گفت؛ ولی در نهایت به پرخاشی غیر مستقیم گرایید. بدین صورت که پس از آن که سرداری سپاه روم را برعهده گرفت، با نام دروغین فرخزاد به جنگ با سپاه لهراسب آمد. هدف گشتاسب از برانگیختن دشمنان بر ضد لهراسب، آن بوده که ابراز وجودی کرده باشد تا بیش از پیش، محور توجه طرف مقابل قرار گیرد و برای خود اعتبار کسب کند. زمانی که گشتاسب مورد بی‌مهری لهراسب قرار گرفت، به دنبال راهی بود تا شایستگی‌هایش را اثبات کند. با وجود آنکه گشتاسب از شایستگی‌های فراوانی برخوردار بود، اما طرف مقابلش در حق او، قدرناشناسی کرده بود و نیز لهراسب با نام بردن از کاوسیان. قصد تحقیر گشتاسب را داشت، به روم سفر کرد و کوشید تا شایستگی‌های خود را در آنجا به عرصه نمایش بگذارد و گرگ و اژدهایی که قیصر روم از آن‌ها به رنج بود را بکشد و مورد توجه قیصر روم قرار گرفت. گاهی برای آن که از کسی قدردانی شود، باید صحنه را ترک کرد تا ارزش او را بدانند. «اگر دشمنی از حد گذشت، طرف‌های گفتگو باید از مهارت‌های ابراز وجود استفاده کنند» (آتش‌پور، ۱۳۹۰، ۱۳).

### ۲/۳. منظومه‌های پهلوانی و لهراسب

پس از شاهنامه، حماسه‌های دیگری در زبان فارسی، به تقلید از شاهنامه سروده شد. اما عظمت شاهنامه به گونه‌ای بود که این آثار را در سایه هیبت خود محو ساخت. منظومه‌هایی مثل بهمن‌نامه، شهریارنامه، برون‌نامه، بانوگشسب‌نامه، جهانگیرنامه و ... که بیشتر آن‌ها حوادث پس از گشتاسب را با تفصیل بیشتری به تصویر کشیده‌اند و درباره لهراسب



سخن چندانی نگفته‌اند. به‌عنوان مثال در بهمن‌نامه که جنگ‌های بهمن به کین‌خواهی او از خاندان رستم، معروف است بیش از ده هزار بیت را به خود اختصاص داده؛ درحالی‌که فردوسی فقط ماجرای بهمن را در صدوهشتاد بیت سروده است. همچنین در بهمن‌نامه شخصیت‌هایی چون لهور، زربانو، رهام و سام در جریان داستان وجود دارد، که ذکری از آن‌ها در داستان بهمن در شاهنامه نیست. البته در شهریارنامه، زمانی‌که فرامرز، لهراسب‌شاه را در حالی‌که مجروح شده است به سیستان می‌آورد، از زال می‌خواهد نزد لهراسب برود. زال در پاسخ می‌گوید:

ز لهراسب چون یاد آید مرا  
به غم در دل شاد آید مرا  
... دل من ز لهراسب ترسان بود  
چه برگی که از باد لرزان بود  
ندانم چه آید بدین دودمان  
ز لهراسب کوهت شاه جهان  
ترسم بینمش از ترس روی  
کز او بر تن من شود راست موی

(مختاری غزنوی، ۱۳۷۷: ۱۹۶)

زال از بهمن و ستم‌هایی که بهمن بر خاندان او روا می‌دارد، آگاه است و به همین دلیل نمی‌خواهد لهراسب‌شاه را ببیند؛ اما شب هنگام در خواب کیخسرو را می‌بیند که بر تخت زر نشسته است و چون زال آهنگ رفتن نزد او می‌کند، کیخسرو بر افروخته می‌شود و خطاب به زال می‌گوید:

چرا سر ز پیمان من تافتی  
بر شاه لهراسب نشتافتی  
نبینی چه تو روی لهراسب را  
کنی شاد از این جان ارجاسب را  
... مکن آنکه دشمن شود شادکام  
برآید ز کین تیغ تیز از نیام  
چنان دان که بر تخت کیخسرو است  
نه لهراسب بر تخت شاه نو است

(همان: ۱۹۷)

زال در پاسخ می‌گوید: من نمی‌خواهم از فرمان پادشاه سر بپیچم؛ اما هرگاه لهراسب‌شاه را می‌بینم، غمی دلم را فرا می‌گیرد. کیخسرو نیز از رخدادهای آینده آگاه است:

بدو گفت خسرو نباشد گریز  
ز رای خداوند ناهید و تیر  
کنون خیز و فرمان لهراسب بر  
وزین لرزه بر جان ارجاسب بر

(همان: ۱۹۸)

غیر از اینجا دیگر نامی از لهراسب برده نمی‌شود و همهٔ حوادث مربوط به دوران زندگی نوادگان لهراسب است. هیچ کدام از آثاری که به تقلید از شاهنامهٔ فردوسی سروده شد. (بهمن‌نامه، فرامرزنامه، شهریارنامه، بانوگشسب‌نامه، برزنامه

و ...) نتوانسته‌اند به اندازه شاهنامه از داستان‌های اسطوره‌ای بهره ببرند و هرچند از لحاظ کمیت ابیات بر شاهنامه برتری دارند؛ ولی از لحاظ کیفیت به پای شاهنامه نمی‌رسند. همه این آثار حوادث بعد از لهراسب را به شعر در آورده‌اند و بیشتر مربوط به نوادگان لهراسب و زال می‌باشد و مطالب چندانی راجع به لهراسب در خود ندارند.

### نتیجه‌گیری

در خاندان لهراسب، تنها شخصیتی که هم در اوستا و هم در منظومه‌های پهلوانی به‌ویژه شاهنامه، از او به نیکی، یاد شده است لهراسب می‌باشد. افراد دیگر این خاندان از قبیل گشتاسب، اسفندیار و بهمن در متون حماسی نام نیکی از خود باقی نگذاشته‌اند. قوانین مربوط به شخصیت دوگانه گشتاسب در اوستا و متون حماسی برداشت کاملاً متفاوت دو طبقه مهم اجتماعی آن زمان، یعنی موبدان و ارتشتاران بوده است. در اوستا هیچ نشانی از نکوهش لهراسب و یا گشتاسب دیده نمی‌ستود. حتی از رفتار فریبکارانه شاهان در حق فرزندان خویش، سخنی نیست. لهراسب در اوستا فقط به‌عنوان پدر گشتاسب معرفی می‌شود و در سیاست و پادشاهی دخالتی ندارد. احتمالاً در زمان تدوین یشت‌های اصلی اوستا، هنوز داستان‌های مربوط به لهراسب و خاندان او شکل نهایی به خود نگرفته بود تا جایی که گشتاسب اوستایی با گشتاسب شاهنامه‌ی، دو شخصیت کاملاً متفاوت معرفی شده‌اند. ظاهراً بی‌تفاوت‌ها در نتیجه اختلاط شخصیت‌های اساطیری و ادغام داستان‌ها، ویژگی‌های قهرمانان داستان‌ها، به‌گونه‌ای متفاوت در این متون راه یافته است. به‌جز لهراسب در افراد دیگر خاندان وی، حرص و طمع، موج می‌زند و هر کسی درگیر پیامدهای هوس‌های خود می‌باشد و از هر ابزاری برای رسیدن به هدف خود استفاده می‌کند. حتی گشتاسب برای ابقا در پادشاهی از دین بهی و سیاست بهره می‌گیرد، حال آنکه این ابزار، خود وسیله‌ای نسبت مرگ پسرش را فراهم می‌سازد. اسفندیار هم از قدرت و رویین تنی خود استفاده می‌کند تا به تاج و تخت برسد. قصد آن‌ها فقط رسیدن به قدرت است و هر یک بارها بازچه پدران خود می‌شوند. در این خاندان، اصول خانوادگی و پدر فرزندی، رعایت نمی‌شود.

## منابع و مآخذ

## کتاب‌ها

- آتش‌پور، حمید. (۱۳۹۰). هوشمندانه مذاکره کنید، تهران: قطره.
- اعتمادمقدم، علیقی. (۱۳۸۳). فر در شاهنامه، تهران: انتشارات اساطیر.
- سرامی، قدمعلی. (۱۳۸۱). از رنگ گل تا رنج خار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بهار، مهرداد. (۱۳۶۹). بندهشن، تهران: انتشارات توس.
- (۱۳۷۵). پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: انتشارات فکر روز.
- پورداود، ابراهیم. (۱۳۷۷). فرهنگ ایران باستان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- تفضلی، احمد. (۱۳۸۶). فرهنگ ایران باستان، مینوی خرد، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جیحونی، مصطفی. (۱۳۸۳). آوینان شاهنامه، اصفهان: انتشارات شاهنامه پژوهشی.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۷۲). درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران: مرکز.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۰). حماسه ایران - یادماندنی از فراسوی هزارها، تهران: آگاه.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه، زیر نظر محمدمعین و سید جعفر شهیدی، چاپ دوم از دوره جدید، تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- رضائیان، علی. (۱۳۸۴). انتظار عدالت و عدالت در سازمان، تهران: سمت.
- رضی، هاشم. (۱۳۷۴). اوستا، تهران: انتشارات بهجت.
- ساعتچی، محمود. (۱۳۸۲). روانشناسی کار، تهران: ویرایش.
- سرامی، قدمعلی. (۱۳۸۱). از رنگ گل تا رنج خار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۵). حماسه سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- غلامرضایی، محمد. (۱۳۷۴). «نام و ننگ در شاهنامه فردوسی»، نمیرم از این پس که می‌زندهام، (مجموعه مقالات)، به کوشش غلامرضا ستوده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۳). شاهنامه، چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.

## مقالات

- حمیدیان، سعید. (۱۳۷۳). «چون غرض آمد، هنر پوشیده ماند». (ادب)، ش ۲، صص ۱۳۷-۱۱۶.
- نیساری تبریزی، رقیه. (۱۳۸۴). «همسانی‌ها و ناهمسانی‌ها در شاهنامه فردوسی و ایلیا دو اودیسه هومر»، نشریه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی، ش ۱، صص ۱۳۳-۱۱۷.